خویشاوندی زبانها

آ . می په

دهشیری، سید ضیاءالدین

آخرین صورت اسامی زبانها که بوسیله F.N.Finck بزبان آلمانی نشر گردیده‏ حاوی نام دویست زبان می‏باشد.این رقم،بخودی خود واجد هیچگونه اهمیتی نمی‏باشد: زیرا صورت مزبور برمبنای اصل واحد و یکسانی تدوین نگردیده است،و چه بسا نتوان‏ صورت جامع و کاملی که دارای دقت و صحت مطلوب باشد اصولا تدوین کرد.در واقع میتوان‏ پذیرفت که معادل و مساوی تعداد لهجه زبانهای بکلی غیر قابل فهم برای کسانی که به لهجه‏ دیگری صحبت می‏کنند زبانهای جداگانه وعلیحده نیز وجود دارد.ولی این حدومرز غیر قابل فهم بودن ناپایدار و فرار است:مثلا زبان مردم پروانس(از استانهای کشور فرانسه) و زبان فرانساه بطور یقین دو زبان متمایز از یکدیگر میباشند زیرا برای کسی که فقط یکی از دو زبان مذکور را بداند،زبان دیگر غیر قابل فهم است.ولی آیا زبان مردم‏ پروانس و مردم کاتالوتی(از استانهای اسپانیا)هم دو زبان متفاوت وعلیحده هستند؟در نظر اول،افرادی که بیکی از این دو زبان سخن میگویند زبان دیگری(دومی)را نمی‏فهمند ولی یک نفر پروانسی پس از تحمل اندک زحتمی میتواند زبان کاتالونی را بفهمد و بالعکس. بنابراین نمیتوان گفت که در حال حاضر چند زبان در جهان وجود دارد.ولی دست‏کم یک‏ نکته مسلم و محقق میباشد یعنی:شماره زبانهای جداگانه در حدود چند صد میباشد و در دوران‏ حاضر به خیلی بیش از هزار idiome (لهجه خاص)نسبتا مختلف و متمایز که برای فهمیدن‏ آنها وجود مترجم لازم است،صحبت میشود.

برای اینکه در این انواع مختلف زبانها نظمی و ترتیبی ایجاد کرد،بعضی بر آن‏ شده‏اند که زبانها برحسب نکات مشترک و ساختمان صرفی و نحوی خود به زبانهای isolante (یک‏هجائی)و زبانهای التصاقی (agglutinante) و زبانهای تداخلی (incorpoante) و زبانهای تصریفی (flexionnelle) دسته‏بندی کنند.ولی در ادامه این تقسیم‏بندی‏ تا به آخر توفیق نیافته‏اند،و تا آنجا نیز که این تقسیم‏بندی بمرحله عمل درآمده،فاقد هرگونه فایده علمی یا عملی بوده است.این تقسیم‏بندی نوعی سرگرمی بوده که هیچ‏ زبانشناسی از آن طرف برنبسته است. F.N.Finck در کتاب مختصر خویش فقط توانسته‏ است هشت زبان حاضر و جداگانه را که از انتخاب آنها ناگزیر بوده است توصیف و تشریح کند.

Fr.Mu?ller ،در رساله تشریحی خود در باب انواع اصلی و عمده زبانها، و F.n.Finck ،در وجیزه خود(که از آن نام بردیم)ناگزیر بوده‏اند که زبانها را برحسب نژادهای انسانی که بدانها تکلم می‏کنند دسته بندی کنند.ولی از آنجا که بین‏ زبان و نژاد هیچگونه پیوند و ارتباط الزامی وجود ندارد،واحدی جدا مدافع این‏ عقیده نیست که یک دسته خاص زبان به یک گروه نژادی ویژه مرتبط باشد،و این شیوه از فرط الزام و برای خالی نبودن عریضه(بعنوان کاچی به از هیچ چیز)انتخاب گردیه است. زیرا اتخاذ این شویه اندیشه‏ای ناصواب و غلط ببار آورده است.

با این وصف،اگرچه هیچ اصلی را که در عصر حاضر بکمک آن می‏توان عموم زبانها را طبقه‏بندی کرد قبول نکنیم،ولی وجود چندین گروه زبانی صریح و مشخص را قبول‏ کرده و تعیی نموده‏اند.هیچکس تردید ندارد که گروه زبانهای رمان که مرکب از زبانهای ایتالیائی،اسپانیائی،فرانسوی،و رومانی و غیره است وجود دارد و یک گروه‏ زبانهای ژرمانی مرکب از زبانهای آلمانی،انگلیسی،دانمارکی،سوئدی و غیره نیز موجود می‏باشد.و یک گروه زبانهای اسلاوی،متشکل از زبانهای چک،لهستانی،روسی، صربستانی،بلغاری و غیره هم وجود دارد و همچنین زبانهای بسیار دیگری هم موجود است. مشابهت میان زبانهائی که هرکدام از این گروهها را تشکیل می‏دهند امری است واضح و مسلم. ارزش این طبقه بندی عملا در وجود این واقعیت نمایان است که اگر کسی بیکی از زبانهای‏ یک گروه آشنا باشد زبانهای دیگر عضو آن گروه را آسانتر می‏تواند فراگیرد.بنابراین‏ یک نوع طبقه‏بندی از نظر زبانشناسی وجود دارد که بنوحی رضایت‏بخش در بعضی موارد بکار بسته می‏شود.در این صورت اگر بررسی شود که آیا با بکار بستن شیوهء مزبور می‏توان همه‏ زبانها را طبقه‏بندی کرد یا خیر،اینکار برحمتش می‏ارزد.

اصل و اساس این نوع طبقه‏بندی آسان و ساده می‏باشد.جمیع زبانهائی که در حال حاضر بدانها تکلم میشود،و متعلق بگروه زبانهای رمان می‏باشد،صورت تحول یافته‏ گوناگون زبان واحدی هستند که اکنون دیگر بدان تکلم نمی‏شود،ولی آثار مکتوب آن‏ موجود است،یعنی زبان لاتینی.زبانهای گروه ژرمانی خود صورتهای تحول یافته زبان‏ مشترک واحدی می‏باشند،که آثاری از آن در دست نیست،ولی می‏توان وجود داشتن آنرا حدس زد و فرض کرد.زبانهای اسلاوی صور متنوعه زبان واحد و مشترک اسلاوی هستند که امروز گواهی از آن در دست نیست هرچه بیشتر بگذشته دور دست هرکدام از زبانهای‏ ژرمانی توجه کنیم،بیشتر مشابهت آنها نمایان می‏گردد.و در مورد زبانهای اسلاوی نیز وضع‏ برهمین منوال می‏باشد.اگر اسناد و مدارک محفوظ مانده اجازه می‏دادند که تاریخ را از زمانهای هرچه قدیم‏تر بررسی کنیم،نسبتا بزودی،مشابهتی کامل و عینیتی تام و تمام‏ بین زبانهای یک گروه می‏یافتیم--بنابراین گروه‏های زبانهائی را که بنحوی سودبخش‏ قابل بررسی هستند از روی وحدت منشاء و اصل آنها می‏توان بازشناخت.وقتی می‏گوئیم‏ چندین زبان متعلق به گروه واحدی می‏باشند،مقصود این است که زبانهای مذکور صور مختلفه و دگرگون شده زبان واحد قدیمتری هستند:زبانهای خویشاوند،بواقع‏ یک‏زبان واحد و بیگانه‏ای می‏باشند که با گذشت روزگار به انحاء مختلف تغییر و دگرگونی یافته‏اند.

بنابراین یک نوع طبقه‏بندی از نظر زبانشناسی وجود دارد که،دست‏کم در بعض‏ موارد رضایت‏بخش میباشد،و این طبقه‏بندی همان«طبقه‏بندی دودمانی‏ ẓge'ne'alogique است.این نوع طبقه‏بندی برای بسیاری از زبانها که موللروفینک‏ در ضمن طبقه‏بندی نژادی عمومی خود گنجانیده‏اند،به نتایج ثمربخشی رسیده است.همین‏ طبقه‏بندی،قریب صد سال است موجب ایجاد تاریخ زبانهای هند و اروپائی،زبانهای بانتو زبانهای سامی،و زبانهای اندونزی گردیده و روزبروز ثمربخش بودن آن بیشتر مشهود میشود تا بدانجا که جمعی پنداشته بودند مشاجرات و مجادلاتی درباره آن پدید نخواهد شد و فقط باید برای بکار بستن آن بذل مجهود کرد ولی همین طبقه‏بندی در سالیان اخیر مشاجراتی اصولی ببار آورد.در واقع موارد ابهامی وجود دارد که بعض از آنها ناشی از طریقه تحول و تبدل زبانها است،و بعض دیگر معلول و مولود این نکته میباشد که اشتراک منشأ و اصل زبانها را به سادگی‏ نمیتوان روشن و مبرهن ساخت.از جانب دیگر اشکال کار وارد کردن جمیع زبانها در طبقه‏بندی‏ «دودمانی»بعض زبانشناسان را واداشته است که صرات و دقت را از اصل این طبقه‏بندی‏ صلب کنند و یا آنرا بشیوه‏ای نادرست بکار بندند.ازاین‏رو توجه بخود این اصل و نشان دادن‏ این که تا چه میزان طبقه‏بندی دودمانی زبانها در حال حاضر ممکن میباشد،و تا کجا میتواند سودبخش افتد،و از آن‏چه امیدی میتوان داشت خالی از فایده نخواهد بود.

1

فرمول و تعبیری که برطبق آن بعض زبانها صور تحول یافته زبان واحد قدیمتری‏ هستند حقایق تاریخی متنوع و بفرنجی را دربردارد.در واقع زبانها اشیائی نیستند که یک‏ وجود مادی و صوری قائم بذات داشته باشند و بخودی خود رشد و تکامل بپذیرند.یک‏زبان‏ نهادی است متناسب با یک هیئت اجتماعی و تحولاتی و تبدلاتی که بخود می‏بیند و وابسته بتاریخ‏ آن هیأت اجتماعی میباشد.یک‏زبان مانند یک نسخه دستنویس و یا یک ابزار و اسباب دگرگونی‏ نمی‏پذیرد.زبان محصول و مولود فعالیت دماغی کسانی است که بدان سحن میگویند.و در نزد دو نفری که هر دو بیک زبان واحد تکلم میکنند یکسان نیست مثلا:دو تن فرانسوی را نمیتوان یافت که عینا بزبان فرانسوی یکسان و واحدی سخن بگویند.بی‏شک برای هر زبان‏ ملاک و میزانی وجود دارد که سخن گویندگان بدان زبان میکوشند مطابق آن سخن بگویند و خود را با آن تطابق بخشند.ولی این ملاک و میزان برحسب موارد مختلف بیش و کم مشخص و معین میباشد و احساس وادراکی که هرکس نسبت بدان دارد بیش و کم دقیق میباشد.تحولات‏ و تغییرات زبان،حتی اگر پردامنه هم باشد،مانع از آن نیست که مردم مطالب یکدیگر را درک کنند.در نتیجه،از نظر زبانشناسی اجتماعات و هیأت‏هائی از زبانها وجود دارد که‏ وحدت آنها بسیار ناکامل و ناقص است و هیچ هیأت زبانی را نمیتوان یافت که سخنگویان بدانها شیوه‏ای بتمام معنی مشابه و همانند داشته باشند.پس فرمول و تعبیر:یک‏زبان صورت‏ تحول یافته زبان دیگری است،از نظر زبانشناسی مفهوم صریح و قاطعی ندارد،چرا که هیچکدام از آندو زبان را در مرحله‏ای معین نمیتوان بنحو صحیح و دقیق درک کرد.

علاوه‏بر این ادامه حیات زبان فقط از طریق انتقال از فردی بفرد دیگر امکان‏پذیر است.در اینصورت،به کودکانی که سخن گفتن را فرامیگیرند زبانی ساخته و پرداخته‏ تحویل نمیشود.بلکه فقط چیزهائی را که شنیده‏اند میتوانند خود بزبان آرند،و مسلم است‏ که بتفاوتهای جزئی و غیر بارز لهجه‏ها توجهی ندارند.آنان وقتی بکمک آنچه خود شنید. و مشاهد کرده‏اند،زبان خود را درست میکنند،عینا و دقیقا زبان نسلهای قبلی را تکرار و بازگو نمیکنند.حتی وقتی هم که همان صورتها را بکار میبرند،همیشه آنها را بصورتی واحد یکسان درنمی‏یابند.انتقال زبان،بر اثر عدم پیوستگی طبیعی خود،موجب تغییرات و تحولاتی در زبان میشود.کودکان بهمان اندازه در برابر نسلها گذشته آزادی عمل و بیان‏ دارند که ملاک و میزان با صراحت و دقت کمتری مقرر گردیده و وحدت زبان در اجتماعات‏ زبانی که در آن سخن گفتن می‏آموزند کمتر تحقق پذیرفته باشد.

زبان فقط از نسلی بنسل دیگر منتقل و دست بدست نمی‏گردد.بلکه پیوسته و علی الدوام اوضاع و احوالی ایجاد میشود که بعضی متکلمان بزبانی را وادار و یا ناگزیر میسازد سخن گفتن بزبان دیگری را که برای ایجاد ارتباط با تعداد بیشتری از افراد بشر بکار میرود بر زبان مادری خود برتر دانند،در نتیجه پیوسته گروههائی از افراد بشر وجود دارند که زبان‏ خود را عوض میکنند.ولی انسان هرگز یک‏زبان خارجی را بطور کامل یاد نمیگیرد و نمیداند و جمیع ظرافت کاریهای آنرا فرانمیگیرد و نکات دقیقه آنرا بکار نمیبرد و همه اسالیب آنرا بنحو صحیح رعایت نمیکند.پس هر متکلمی که زبان خارجی را بکار میبرد در هیأت زبانی‏ اغتشاشی بوجود می‏آورد.در هر کجا که مردمانی از منشاء و تبار مختلف وجود دارند،وضعیت‏ زبان ناگزیر متزلزل میشود،و آزادی کودکانی که سخن گفتن می‏آموزند افزایش میگیرد همچنانکه اغلب اتفاق می‏افتد،وقتی،مردمانی همگی تغییر زبان میدهند،مسلم است که‏ زبانی که تازه فرامیگیرند،از یک طرف از جمیع لحاظ و نکات با سرمشقی که مورد پیروی است‏ مطابق نمیباشد و از جانب دیگر آن زبان مدتی چند متزلزل‏تر و ناپایدارتر و از زبانی است که‏ در پرتو سنت طولانی خود تثبیت شده بود.

قسمتهای مبهم این شیوه‏ها بهر صورت باشد،یعنی شیوه‏هائی که تحولات زبان‏ بنابر آن رخ میدهد،ولی یک نکته مسلم و محقق است یعنی:بین وضع و منظره یک‏زبان در یک مرحله معین،و وضع همان زبان در مرحله بعدی،اغلب اختلافی عمیق وجود دارد چنانکه‏ یک‏زبان،در طی چند قرن،ممکن است بصورتی درآید که دیگر قابل تشخیص و شناخت نباشد زبان فرانسه سدهء یازدهم نوعی زبان لاتینی بوده،یعنی زبان لاتینی عامیانه که آنرا در حدود قرن‏ اول میلادی،اهالی کشور گل بر اثر پیروزی رومن‏ها معمول داشتند و بدان تکلم آغاز کردند. ولی یک نفر رومن قرن اول شاید این زبان لاتینی جدید را بیش از یک نفر فرانسوی قرن یازدهم‏ که زبان لاتینی قدیم را می‏فهمند نفهمد.زبان فرانسه از آن زمان ببعد،بتحولات سریع‏ خود ادامه داده و روزبروز از زبان لاتینی دورتر شده است،ولی،هرچند هم این تباعد و دورگزینی شدت یافته باشد،باز زبان فرانسه نمیتواند جز یک‏زبان لاتینی تحول یافته‏ چیز دیگری باشد و این امر تا زمانی که بزبان فرانسه تکلم میشود باقی خواهد بود و این‏ حکم صادق.

در واقع،تعریف«عینیت»از نظر زبانشناسی ناگزیر خصلت اجتماعی دارد: تفاوتهای عملی و بالفعل بین افرادی که بزبانی سخن میگویند،هرچه باشد،در هر کجا که‏ افرادی،مطالب یکدیگر را درک میکنند،زبانی واحد وجود دارد،مشروط بدینکه این‏ افراد بطور آگاهانه و یا غیر آگاهانه واقف و شاعر بدین حقیقت باشند که عضو یک هیأت مشترک‏ از نظر زبانشناسی میباشند.زبان با گذشت زمان دگرگون میشود.ولی،اگر بمتکلمان‏ بیک زبان که برخی معاصر دیگری هستند،توجه شود،از یک نظر در هرکدام از مراحل متوالی‏ که موردنظر وحدتی وجود دارد.بین فتح کشور گل بدست رومن‏ها و دوران فعلی،هیچ‏ مرحله‏ای وجود نداشته که در طی آن افراد سخنگوی این کشور واقف باشند که بزبان دیگری‏ جز بزبان لاتینی سخن میگویند،ساکنان کشور گل،خواسته‏اند زبان لاتینی را از آن خود سازند،و بدین مقصود هم نایل شده‏اند،زبان لاتین عامیانه که زبان فرانسه یکی از صور سازند،و بدین مقصود هم نایل شده‏اند،زبان لاتین عامیانه که زبان فرانسه یکی از صور تحول یافته آن است،با زبانی که سرانجام بصورت زبانهای دیگر رومن درآمده است‏ تفاوتی بس اندک دارد.از آن دوران ببعد،ساکنان کشور فرانسه امروزین هرگز قصد آن‏ نداشته‏اند که بزبان نوینی سخن بگویند،آنان همیشه کوشیده‏اند بزبان سنتی و کهن خویش‏ تکلم کنند،و همیشه بدین نکته واقف و شاعر بوده‏اند که بزبان واحدی تکلم میکنند.فقط در صورتی که دو مرحلهء دور از رشد و تکلم زبانرا در نظر بگیریم میتوانیم شاهد اختلاف و تفاوتی بارز باشیم.یک‏زبان واحد،بر اثر همان تنوع اوضاع و شرایط تاریخی،ممکن است‏ دستخوش تغیرات و تحولاتی متنوع در نواحی مختلفی بشود که مورد استعمال است.در این صورت‏ علیرغم ثبات و پیوستگی با گذشته در هر ناحیه،زبان مزبور بتعدادی از زبانهائی منقسم و متفرع‏ میشود که بتدریج از هم ممتاز و ممیز میکردند.زبان لاتین،بر همین منوال،بمقتضای مکان، زبان ایتالیائی،پروانسی،فرانسوی،اسپانیائی،رومانی و غیره گردیه است.بدین‏ ترتیب ملاحظه میشود که معرف و مشخص خویشاوندی از نظر زبانشاسی فقط یک واقعیت‏ تاریخی میباشد و پس:یک‏زبان باصطلاح مولود و محصول و زادهء زبان دیگری خواهد بود،در صورتی که در جمیع مراحل موردنظر واقع در بین مرحله‏ای که بزبان نخستین تکلم میشود و مرحله‏ای که بزبان دومین سخن میگویند،افراد متکلم بدان درک کنند که بزبان واحدی‏ سخن میگویند و در این کار اراده و آگاهی داشته باشند،اعم از اینکه زبان مزبور بطور عادی و طبیعی از نسلی بنسل دیگر انتقال پذیرفته باشد،و یا اینکه بعض گروههای بشری آنرا بجای‏ زبان قدیمی خود قبول کرده باشند.جمیع زبانهائی که بدین نهج مولود و محصول‏ زبان واحدی باشند خویشاوند خوانده می‏شوند.بدین ترتیب،خویشاوندی‏ زبان منحصرا حاصل و ثمرهء ادامه و استدامه درک وحدت از نظر زبانشناسی میباشد.

احساس و قصد افرادی که بزبانی سخن میگویند به استعمال آن زبان در هر کجا فقط زبان واحدی مورد استعمال باشد-امری ناآگاه است:در یک محیط متجانس از نظر زبانشناسی‏ افرادی که بدان زبان تکلم میکنند مثل این است که در پیرامون خود سخن میگویند.ولی‏ در محیطهائی که چندین نحوهء تکلم وجود دارد،آدمی میتواند که فلان یا بهمان اسلوب زبان‏ مورد استعمال او است مثلا:یک نفر از اهالی برتانی(ناحیه‏ای در شمال غربی فرانسه)که‏ بزبان فرانسوی و برتانی هر دو سخن میگویند در هر مورد میداند که بفرانسوی سخن گفته است‏ یا به برتانی.زیرا اسلوب‏های صرفی و نحوی این دو زبان،چنانکه ملاحظه خواهد شد، قابل تداخل و تأثیر در یکدیگر نیستند.

شاید آدمی بخواهد بگوید که زبانی مولود وزاده زبانی قدیمتر،اگر هم با زبان‏ قدیمتر خود نه یکسان باشد و نه مشابه،دست‏کم از همان عناصر زبانی مرکب شده است.ولی‏ از این نکته نتیجه‏ای ببار نمی‏آید.

«بقیه در شماره بعد»

پارساتویسرکانی

غزل

گرم جوشی میکند با آذر ساغر لبت‏ آذ را هرگز مباد آزرده زین آذر لبت‏ زان لب نوشین مرادم ده به رغم شیخ شهر ای بهشت عاشقان روی تو و کوثر لبت‏ گر دره خواهم شد و بردامنت خواهم نشست‏ گر نشد قسمت که چون ساغر نهم لب بر لبت‏ تلخ کامان را توان بانوشخندی شاد ساخت‏ شکر این نعمت که سبقت برده از شکر لبت‏ رمزی از خونا به دل بود و چشم خون فشان‏ آنکه گفتم هست رنگین چون عتیق‏تر لبت‏ ما هرویا مهر و کین از آفتاب آموختی‏ آتش کین در دل و نقش بستم در لبت‏ آن شکر لب گفت شیرین است شعر پارسا گفتمش آری ولی زین شعر شیرین‏تر لبت